

پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ شفاهی مطبوعات ایران

● گفتگو با دکتر سیف‌الله وحیدنیا/ سیدفرید قاسمی و علی دهباشی

تاریخ شفاهی مطبوعات ایران

به کوشش: سیدفرید قاسمی - علی دهباشی

(با سپاس از: ملوبی ساطعی)

۱. «گفت و گو با غلامحسین صالحیار»

بخارا، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۸۰، صص ۲۱۷ - ۲۲۳.

۲. «گفت و گو با سیف‌الله وحیدنیا»

بخارا، ش ۱۹، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، صص - .

۳. «گفت و گو با نعمت‌الله جهان‌نویس»

بخارا، ش ۲۰، مهر و آبان ۱۳۸۰، صص - .

۴. «گفت و گو با ایرج افشار»

بخارا، ش ۲۱، آذر و دی ۱۳۸۰، صص - .

۵. «گفت و گو با علی بهزادی»

بخارا، ش ۲۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۰، صص - .

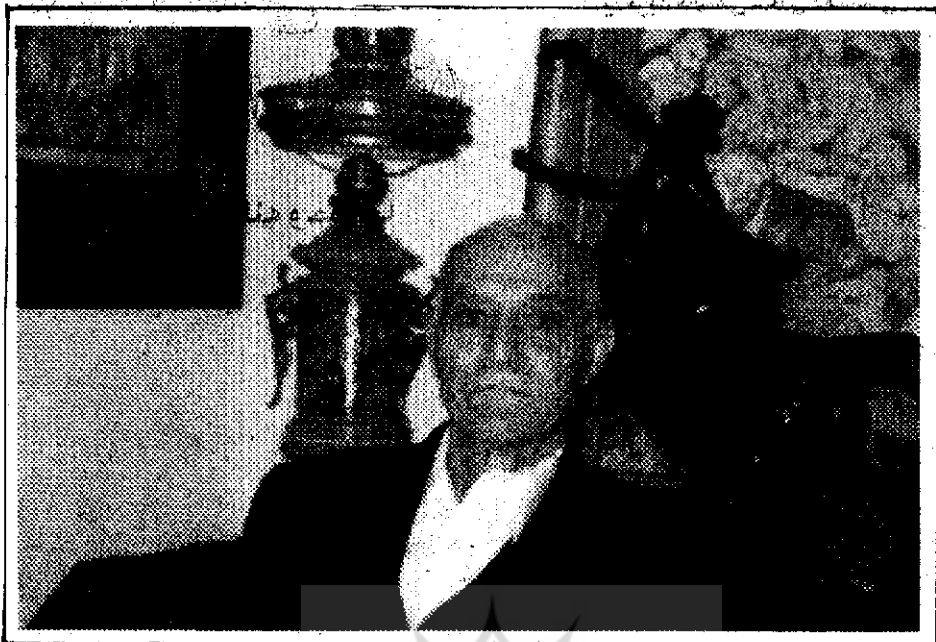
ع ...

مطبوعات ایران (۲)

گفت و گو با سیف‌الله وحیدنیا

مطبوعاتیان تاریخسازان مطبوعاتند و دانسته‌هایشان از روی صحنه و پشت صحنه روزنامه‌ها و مجله‌ها، خواندنی، ماندنی و از اهمیت بسیاری برخوردار است. برای وقوف به زوایای پنهان و نیمه پنهان تاریخ مطبوعات افزون بر منابع مختلف، باید به سراغ دست اندرکاران روزنامه‌ها و مجله‌ها رفت و برای ثبت آنچه که در سینه دارند، با آنان به گفت و گو نشست و یادداشت‌هایشان را مکتوب کرد. بخارا بر همین بنیاد تصمیم دارد در هر شماره با یکی از مطبوعاتیان به گفت و گو بنشیند و گامی در جهت انتشار تاریخ شفاهی مطبوعات ایران بردارد.

بدیهی است که این صفحات به فرد و یا جریان خاصی بسته و پیوسته نیست و در اختیار همه کسانی است که سئالی از عمر عزیز خود را در مطبوعات ایران گذرانده‌اند. هر فردی که تصور می‌کند حرفی برای گفتن دارد کافی است نام و نشانی خود را برای ما بفرستد.



○ سیف‌الله وحیدنیا (عکس از طبری ساطمی)

آقای وحیدنیا با سپاس از فرصتی که برای انجام این گفت و گو در اختیار ما قرار دادید. لطفاً از سال و محل تولد تحصیلات ابتدایی و نحوه آشنایی‌تان با مطبوعات شروع کنید.

من هم از لطف و توجه شما تشکر می‌کنم و از این که به یاد همکاران خودتان و به یاد خادمان مطبوعات افتاده‌اید، خیلی سپاسگزارم. من در سال ۱۳۰۵ شمسی در دستگزد اصفهان متولد شدم و چهار سال ابتدایی را در دبستان کمال الدین اسماعیل اصفهان خواندم. آن دبستان را مرحوم و خید دستگزدی و صورا سواقیل حاکم وقت اصفهان با مشارالدوله حکمت وزیر فرهنگ وقت افتتاح کرده بودند و من در ۶ سالگی به دبستان رفتم. آن زمان یک مجله و یک روزنامه به طور دائم برای پدرم می‌رسید، مجله ارمغان و روزنامه عرفان اصفهان. مجله ارمغان را عمومی من و حید دستگزدی چاپ می‌کردیم. او از مجله نویسانی بود که هشتاد درصد کار مجله را خودش انجام می‌داد. در روزنامه عرفان نیز مسؤلیت صفحه‌های شعر و مقالات بر عهده پدر مادرم بود که او هم شاعر و نویسنده و از هم دوره‌های مرحوم وحید بود. بنابراین من از سال ۱۳۱۱ و در خردی با مجله و روزنامه آشنا شدم و به اندازه درک و فهم خود از آن استفاده می‌کردم.

روزنامه نگاری را از کی شروع کردید؟

در دوره اول دبیرستان در سن ۱۳-۱۴ سالگی با همکاری دوستان روزنامه دیواری درست کردیم

و بعد از آن با مطبوعات چاپ اصفهان همکاری خود را شروع کردم.

در آن دوره در اصفهان نشریه‌های اصفهان، ستاره اصفهان، کیوان عرفان، راه نجات، ارژنگ، سینما، جهاد و چند نشریه دیگر منتشر می‌شد؟
بله، نشریات آن دوره شهر ما همین‌هایی بودند که نام بردید و من برای آنها شعر و مقاله می‌فرستادم و چاپ می‌شد.

با نام خودتان، یا بی‌نام و با نام مستعار؟

گاهی با نام خردم، گاهی با نام مستعار بچه دهاتی.

چرا بچه دهاتی؟

آن زمان دستگرده بود و من در ده می‌زیستم و این نام مستعار را برای خودم انتخاب کرده بودم. یادم هست که انتخابات دوره شانزدهم عقب افتاد. آن زمان انتخابات مثل امروز نبود که در سراسر کشور یک روز برگزار شود. انتخابات هر منطقه یک روز بنا بر صلاح‌دید مقامات محلی یا دستور وزارت کشور شروع می‌شد و ممکن بود یک ماه هم طول بکشد. در بعضی نقاط هم اصلاً شروع نمی‌شد. انتخابات اصفهان در دوره شانزدهم در موعد مقرر برگزار نشد و من در عالم جوانی شعر زیر را سرودم که در چند نشریه اصفهان هم‌زمان چاپ شد:

حدیث مجلس شورا دگر بار شده تازه در این وامانده کشور

دوباره عده‌ای بیگانه از خویش گروهی حقه باز و حيله گستر

به نام خادم ملت در این ملک بپا سازند صدها فتنه و شر

ولیکن غافلند از این که مزدم نخواهند این سخن‌ها کرد باور

تا آنجا که گفته بودم:

چراغ کذب را نبود فروغی

زمن گو یا و کیلان دروغی

این شعر در کدام نشریه اصفهان چاپ شد؟

به خاطر ندارم که این شعر را برای کدام نشریه فرستادم، ولی به یاد دارم که اگر مثلاً شعری را برای روزنامه ستاره اصفهان می‌فرستادم بقیه نشریه‌های چاپ اصفهان آن را نقل می‌کردند. قطعاً این شعر در روزنامه‌های ستاره اصفهان و کیوان و اصفهان چاپ شده است.

خاطرات

وحید

شامل گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: **سیف‌الوحیدیا**

تک شماره - ۲۰ ریال - اشتراك برای ۲۵ شماره پانصد ریال
تهران - خیابان شاه - کوی جم - تلفن ۴۱۸۲۸

۲۲۴

از دیگر نوشته‌هایتان در آن ایام بگویید.

در ستین جوانی من فکر می‌کردم که قوام السلطنه در مسأله آذربایجان و نجات آن استان خدمت بزرگی کرده است. مرحوم اسدالله رسا که در حال تبعید در اصفهان به سر می‌برد مقاله و شعری در روزنامه عرفان علیه قوام نوشته بود و من هم در عالم جوانی پاسخی نوشتم و شعری گفتم که در روزنامه اصفهان امیرقلی امینی چاپ شد، یکی دو بیت از سروده‌ام در آن مطلب به خاطر من مانده است.

بفرمایید.

مکن زیاده دگر قیل و قال آزادی
که بی‌خبر شده‌ای تو ز حال آزادی
به نزد مردم صاحب نظر بود روشن
مملکت بود اندر کمال آزادی
چنین روش که کنون پیشه کرده است قوام
همیشه نور فشانند جمال آزادی
البته این مطلب با نام منوچهر وحید چاپ شده است.

چرا منوچهر وحید؟

چون نامم در خانواده منوچهر و در شناسنامه سیف‌الله است. بنابراین بعضی نوشته‌ها و اشعار من در جرایدی که بیشتر مرا با نام منوچهر می‌شناخته‌اند با این نام چاپ شده است.

به نسب خانوادگی و حضور چهره‌های مطبوعاتی در بین خانواده و اقوام اشاره داشتید که تا چه حد در این زمینه با مقوله مطبوعات دخیل بوده‌اند. لطفاً به معلمانی که شوق مخاطب در شما ایجاد کرده و ویژه زنده یاد مرحوم محمد صدر هاشمی همین روزنامه چهلستون اصفهان و صاحب اثر ارزنده تاریخ جراید و مجلات ایران اشاره کنید.

من متشکرم از شما که به یاد می‌آورید، تا من را ایشان در مطبوعات و نشریه‌ها استدلال کرده و گشسب علمی مجله هفته در راه روزی که در اصفهان بودیم تا من به مرحوم محمد صدر هاشمی به اتفاق پدر هاشمی معرفی شدند و در راه روزی که در اصفهان بودیم تا من به مرحوم محمد صدر هاشمی و سپس در دبیرستان مبارکه درس می‌خواندم و بعد استاد فاضل شایسته و یکی از معلمان هاشمی و دیگری ایزدگشسب بود. صدر هاشمی معلم تاریخ ادبیات، دیکته و اشیاء معنوی معلم سخت‌گیری بود و می‌گفت که «من به نفع خودتان سخت می‌گیرم» گاهی بعضی همکلاسی‌ها در دیکته صفر می‌گرفتند. من دفتر دیکته آن زمان خود را هنوز دارم که همه نمره‌های عالی دارد و مرحوم صدر هاشمی در حاشیه صفحات تشویق کرده است.

مرحوم صدر هاشمی در همان زمان تاریخ جراید و مجلات ایران را می‌نوشت؟

بله، ایشان سالها بود که به جمع‌آوری نشریات پرداخته بود و زمانی که ما در خدمتشان بودیم، مشغول تدوین اثرش بود. ایشان روزهای جمعه با چند نفر از دبیران دیگر می‌آمدند به باغ مادر دستگرد و من به اتفاق دو تن از همکلاسی‌هایم پذیرایی می‌کردیم. زمانی که دیدم ایشان علاقه زیادی به جمع‌آوری نشریات دارد، چند روزنامه و مجله قدیمی که متعلق به مهندس دستگردی پدر مادرم بود، به ایشان اهدا کردم.

نام نشریات را به خاطر دارید؟

بله، مجله تخت جمشید که مرحوم صدر هاشمی می‌فرمود تا آن روز ندیده است و نیز روزنامه بوستان که به وسیله مجدالعلی بوستان در خراسان منتشر شده بود و چند روزنامه دیگر که نامشان را به یاد ندارم و این ارتباطها دوستی من را با ایشان مستحکمتر کرد.

این دوستی به همکاری هم رسید؟

تا حدودی. ایشان نشریه چهلستون را منتشر می‌کرد و در آن نشریه نیز من چند شعر و مقاله نوشته‌ام.



○ نویسندگان و مدیران مطبوعات بر مزار حافظ از راست: یکتایی، افشار، جاوید، متین، امین ریاحی (دیوان حافظ در دست دارد)، زریاب خویی، وحیدنیا، اسلامی ندوشن، ضیاءالدین سجادی و نشست بر مزار حبیب یغمایی

۲۲۶

پس با چهستون هم همکاری داشته‌اید؟

بله. و صدر هاشمی هم پس از نشر مجله و خرید با ما همکاری داشت و مقالات تاریخی و محققانه می‌نوشت.

نشریه‌هایی که بر آن دوره با آنها همکاری داشتید، نام ببرید.

زنده رود، چهلستون، اصفهان، ستاره اصفهان، کیوان و عرفان را به خاطر دارم.

در آن روزگار روزنامه‌داران اصفهان با هم تفاهم داشتند و یا از بر ستیزه هم نگاه می‌کردند؟

بر سر تقسیم آگهیها اختلاف پیدا کردند و تنی چند از مدیران روزنامه‌های اصفهان با مرحوم صدر هاشمی درگیر شدند. البته هیچ کدام از آنها از نظر وسعت اطلاعات تاریخی در حد و سطح صدر هاشمی نبودند.

حرفشان چه بود؟

می‌گفتند روزنامه چهلستون تازه انتشار یافته و به روزنامه تازه تأسیس نباید سهمیه آگهی داده شود. من در آن موقع به مرحوم صدر هاشمی کمک کردم و به مدیران روزنامه‌های مدعی گفتم:

محتوای روزنامه را باید دید. ممکن است شما سالها که روزنامه داشته باشید اما روزنامه شما نه یک مقاله خواندنی داشته باشد و نه یک مطلب درخشان. روزنامه چهلستون حداقل در هر شماره یک مقاله تحقیقی و تاریخی و خواندنی دارد... و مدیرش مورخ و محقق است و باید در حد استحقاق به او هم کمک بشود.

به دوران نویسندگی و شعر گویی شما برای مطبوعات اشاره شد لطفاً بفرمایید که از کی عملاً در تحریریه نشریات مشغول به کار شدید؟

در سال ۱۳۳۲ که من دوره دانشکده حقوق را به پایان بردم و از تهران به اصفهان بازگشتم، پدرم امتیاز روزنامه دیهیم را داشت و من عملاً وارد کار مطبوعاتی شدم و این روزنامه را اداره می‌کردم.

اگر ممکن است درباره نحوه کارتان در روزنامه دیهیم توضیح بیشتری بدهید. مطالب تاریخی، اجتماعی و فرهنگی را تهیه می‌کردم و از دوستان صاحب نظر نیز مقاله می‌گرفتم و رادیوهای خارجی را گوش می‌دادم و اخبار مهم را تندنویسی می‌کردم و صبح اول وقت خبرها را به چاپخانه عرفان می‌بردم و چاپ می‌کردم و قبل از این که روزنامه‌های تهران به اصفهان برسند، روزنامه ما دوبار چاپ می‌شد و فروش می‌رفت و این آخرین کار مطبوعاتی من در اصفهان بود.

و بعد به تهران آمدید؟

بله. بعد برای ادامه تحصیل در رشته‌های دیگر دانشگاهی راهی تهران شدم.

در تهران چه کردید؟

در دانشکده حقوق تهران با همکاری پروفیسور مارلوی آمریکایی و دکتر موسی عمید رئیس وقت دانشکده حقوق دوره آموزش روزنامه‌نگاری تشکیل شده بود که من آن دوره را دیدم.

چه سالی؟

۱۳۳۴.

دوره اول کلاسهای روزنامه‌نگاری دانشگاه تهران بود؟

بله. اولین دوره بود.

شرکت در دوره اول کلاس چه شرایطی داشت؟
افرادی که سابقه کار مطبوعاتی کافی داشتند و با ایستادگی بودند می توانستند در آن دوره شرکت کنند.

از هم دوره هایتان بگویید.

ابوالفضل مرهشی از به یاد دارم. آن سالها شماره روزنامه بیشتر بود و در آن زمان در تهران بودیم.

که از اداره کنندگان دوره های بعد و مدیر مؤسسه روزنامه نگاری دانشگاه تهران شد.
بله.

بعد از گذراندن این دوره چه کردید؟

بورس گرفتم و به اروپا رفتم و با روزنامه های معتبر تماس برقرار کردم و به عنوان خبرنگار روزنامه اطلاعات نیز کار خود را شروع کردم و در دوره عالی بیمه و دکترای تجارت نیز به تحصیل اشتغال ورزیدم.

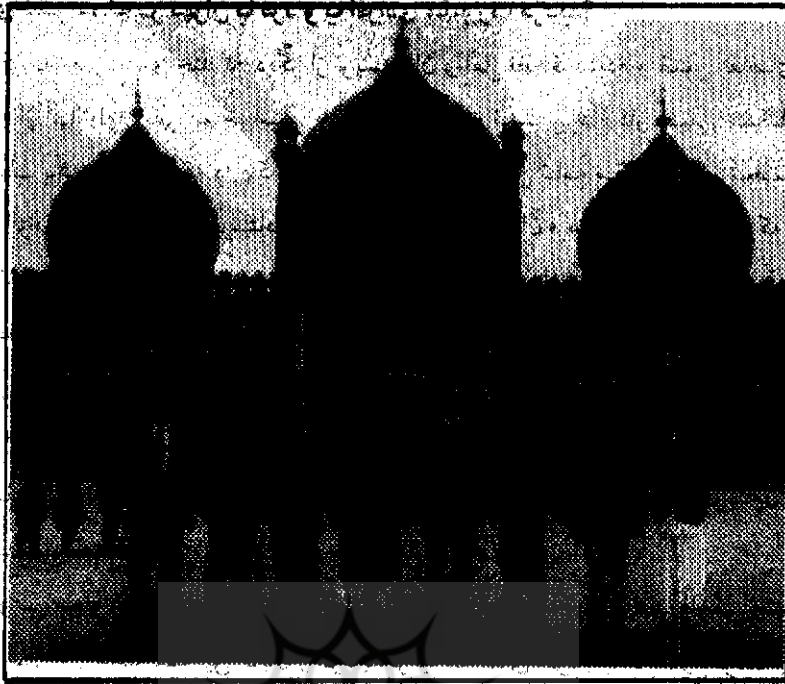
۲۲۸

به کدام کشور رفتید؟

به فرانسه رفتم و در پاریس بیشتر وقت خود را در کتابخانه ملی پاریس و روزنامه های بزرگ شهر و مدرسه السنه شرقیه می گذراندم. روزنامه های فرانسه را تهیه می کردم و به دقت درباره شیوه نگارش و تولید و توزیع آنها مطالعه می نمودم. با بعضی از مسئولان آژانس هاواس که در واقع یک خبرگزاری معتبر بود نیز مذاکره کردم و قراردادی بستم که با آنها مبادله اخبار علمی و فرهنگی کنیم ضمناً برای روزنامه اطلاعات هم اخبار علمی و فرهنگی ترجمه می کردم و می فرستادم و در صفحه مخصوص چاپ می شد.

شما سال ۱۳۳۰ پروانه انتشار مجله وحید را گرفتید و در سال ۱۳۳۲ آن را منتشر کردید. از علت این وقفه بگویید.

این وقفه به علت تغییر مکان بود که از اصفهان به تهران نقل مکان کردم. البته من در ابتدا امتیاز نشر مجله را برای اصفهان گرفتم زیرا احساس کردم که محیط اصفهان بیشتر گرایش به مادیات پیدا کرده است و از داشتن یک نشریه معتبر فرهنگی محروم مانده. لذا برای بر کردن این خلاء اقدام کردم.



چطور به این درک رسیدید؟

محسوس بود که محیط غرق در امور مادی شده و از کار معارف دور مانده است. لذا پس از کسب امتیاز مجله و قبل از نشر آن ابتدا انجمن ادبی وحید را در اصفهان بنیاد نهادم که آقایان عبدالحسین اسپنتا، منجبتی کیوان، امیرقلی امینی، دکتر کارو میناسیان، دکتر عبدالباقی نواب رئیس دانشکده ادبیات اصفهان و چند تن دیگر از شاعران و نویسندگان نخبه و برجسته اصفهان عضو آن شدند. اما قبل از اینکه کار بسامان برسد من به تهران منتقل شدم و مقدمات نشر مجله را در تهران فراهم کردم.

در آن ایام به چه کاری اشتغال داشتید؟

رئیس بیمه ایران و سرپرست میهمانبرای شاه عباس بودم که هنوز بهره برداری کامل از آن شروع نشده بود.

به تهران که رسیدید، از کجا شروع کردید؟

در تهران انجمن ادبی وحید را تشکیل دادم و قبل از نشر اولین شماره مجله مطالب هشت شماره آن را آماده کرده بودم و با ۶۴ صفحه مجله را شروع کردم و به ۱۶۰ صفحه رساندم که در سالهای آخر هر ماه دو شماره منتشر می‌شد.

برای نشر مجله در تهران با فرد یا افرادی مشورت کردید؟

نامه‌ای به جمالزاده و چند تن دیگر از نویسندگان و اهل نظر فرستادم و ضمن تقاضای ارسال مقاله از آنها اظهار نظر هم خواستم. جمالزاده در پاسخ نوشته بود: «کار خیلی مشکلی است مواظب باش و من سابقه دارم که این را نمی‌توانم». و این نامه مقاله‌ای هم تحت عنوان «جمالزاده اصفهانی است» فرستاد. من در عرض آن روز که در تهران فرم‌نگی زیادی داشتم که اغلب از همکاران قدیم مجله ارمغان هم بودند از آقایان استاد خطیبی، عبدالرحمن فرامرزی، محیط طباطبایی، نصرالله فلسفی، دولت آبادی، آخوندی، فیروز کوهی، عبدالحسین سبحانی، محمد صدر هاشمی، دکتر لطف الله هنرفر، محمدعلی بخائی، دکتر صدیق اعلم، دکتر ذبیح الله صفا، باستانی، یازویی، ابوالقاسم باقری، ابوبکر یوسفی، دکتر سیداحمدی، سهرابی، خواتساری، پارسای تویسرکانی، گلچین نعمانی، محمود فرخ، دکتر عبدالحسین یوسفی، فریدون توللی، محمدعلی ناصح، ذکائی بیضائی، دکتر سیدجعفر سجادی و...»

و من مجله وحید را به پشتیبانی و حمایت این اساتید نامیه زبان و ادب فارسی منتشر کردم و در سال اول مجله همه این آقایان و افراد دیگر نیز همکاری خود را با ما شروع کردند و همیشه یار و مددکار ما بودند.

۲۳۰

انگیزه شما از انتشار مجله وحید چه بود؟

در آن زمان مجله‌های ادبی انگشت شمار بودند و مجله ارمغان هم آن رشدی که لازم بود را بعد از مرگ وحید نداشت. من فکر کردم که در خانواده ما از سال ۱۳۲۹ قمری همواره روزنامه‌ها و مجله‌هایی منتشر می‌شده است. لذا خواستم در درجه اول این حرکت ادامه پیدا کند و در درجه دوم چون مجله ارمغان بعد از مرحوم وحید آفت پیدا کرده بود می‌خواستم مجله‌ای پُرباورتر از آن منتشر کنم و جای خالی یک مجله ادبی را پر کنم و لذا مجله وحید را انتشار دادم.

گویا مجله وحید ابتدا در چاپخانه نقش جهان اصفهان چاپ می‌شد؟

دو سه شماره اول را در چاپخانه نقش جهان اصفهان به مدیریت حسین نور صادقی که در تهران مستقر بود چاپ کردیم و بعد چند شماره در چاپخانه بیمه بازرگانان چاپ شد و پس از آن تا پایان عمر مجله، وحید خودش صاحب چاپخانه و صحافی و حروفچینی مجهز بود.

تیراژ مجله چقدر بود؟

از دو هزار نسخه شروع شد و به پنج هزار نسخه رسید.

چه تعداد مشترک داشتید؟
بیشتر نسخه‌های مجله برای مشترکین فرستاده می‌شد، آمار دقیقی الآن به خاطر ندارم. حدود دو ثلث آنچه چاپ می‌کردیم برای مشترکین فرستاده می‌شد و مشترکین هم علاوه بر ایران، در کشورهای افغانستان، پاکستان، هندوستان و سایر کشورهایی که مؤسسات شرق‌شناسی داشتند مقیم بودند و شعر و مقاله هم برای ما می‌فرستادند.

مجله وحید از دی ماه ۱۳۴۲ تا اسفند ۱۳۶۰ منتشر شد؟
بله. البته در این مدت دو سال مجله هفتگی و ۴ سال مجله خاطرات هم با وحید منتشر می‌شده و تعداد زیادی کتاب مفید نیز چاپ کرده‌ایم.

چند نفر همکار داشتید؟
در ابتدا که خودم تنها بودم. بعد یکی دو همکار داشتم. البته نه همکار ادبی. همکارهای تدارکاتی و اداری بودند و استاد محمدعلی نجاتی شاعر و مترجم توانا در سال اول همکار ثابت من بود.

چطور شد که به فکر تأسیس چاپخانه افتادید؟
دکتر بهرام فره‌وشی که مرد فاضلی بود و با هم همشهری و رفیق بودیم یک روز به من گفت: «در روزنامه اعلان کرده‌اند که ماشین آلات انجمن فرهنگی ایران و فرانسه را می‌فروشند» من رفتم و ماشین آلات چاپخانه را خریدم. و پایه چاپخانه وحید بدین وسیله ریخته شد.

با همان ماشینها چاپخانه را راه انداختید؟
با آن ماشین آلات و یک ماشینی که متعلق به مرحوم وحید بود و از مرحوم محمد رمضانی خریده بود. یک ماشین بُرش نو هم خریدم و با خرید دو عدد ماشین چاپ دستی و یک ماشین ملخی که یک چهارم ورق می‌گفتند، چاپخانه را برای انتشار مجله وحید آماده کردم. این چاپخانه بعداً با چاپخانه بیمه بازرگانان یکی شد و نام آن را شرکت سهامی چاپ وحید گذاشتیم. کار این چاپخانه به جایی رسید که در هفته قریب ۵ روزنامه و شش مجله و تعدادی کتاب در آن چاپ می‌شد و بیش از چهل کارگر داشت.

خط سیرکاری شما نشان از موفقیت‌تان دارد. شما در سال ۱۳۴۰ پروانه انتشار مجله وحید را گرفته‌اید و از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۶۰ این مجله را منتشر کرده‌اید. بعد از یکی دو

سال فعالیت، یک مؤسسه مطبوعاتی و انتشاراتی را با فعالیتهای متنوع بنیان نهاده‌اید. در سال ۱۳۴۵ سازمان بین‌المللی کتاب را برای واردات و صادرات کالای فرهنگی و از جمله کتاب و مجله درست کرده‌اید. سال ۱۳۴۶ انجمن دوستداران کتاب با قرائت خانه‌اش را تأسیس کرده‌اید. انجمن ادبی وحید را پیش از این‌ها برقرار کرده بودید. بعد به فکر نشر مجله جهان کتاب و مجله چهره‌ها افتاده‌اید. در کنار این‌ها آژانس ملی ایران را که در آن دوره در نوع خود بی‌نظیر بوده، درست کرده‌اید و زمینه را برای راه‌اندازی یک خبرگزاری خصوصی در ایران فراهم آورده‌اید. سال نهم انتشار مجله وحید، یک مجله دیگر به نام خاطرات وحید انتشار دادید که یکی دو سال بعد از وحید نیز عمر داشت. شما عامل موفقیت‌تان را چه می‌بینید؟ لطفاً از عوامل موفقیت‌تان و تجربی که به دست آورده‌اید بگویید.

زمینه فکری خانواده‌گی و پشتکار را دو عامل مؤثر می‌دانم. من آرام و قرار نداشتم. هر کس به من می‌گفت: «چند تا بچه داری؟» من مجله وحید و خاطرات وحید را هم به تعداد بچه‌ها اضافه می‌کردم. ۲۴ ساعت در خدمت کارهای مجله و به طور کلی فعالیتهای مطبوعاتی و انتشاراتی بودم. پشتکار و علاقه برای پیشرفت در این کار خیلی مهم است. در سفرهای تحقیقاتی که همه ساله به خارج می‌رفتم اطلاعات جدیدی کسب می‌نمودم و از نشریات بزرگ جهان دیدن می‌کردم و در جریان پیشرفتهای آنها قرار می‌گرفتم و کوشش می‌کردم که تشکیلات خودم را گسترش دهم و کارها و ابتکارات جدیدی را در انتشارات وحید به مرحله اجرا در آورم.

نمونه‌هایی بفرمایید.
مثلاً وقتی به آژانس هاواس رفتم و کار آنها را دیدم به نظرم رسید کاری شبیه به آنها در تهران انجام دهم و آمدم آژانس ملی ایران را درست کردم.

درباره آژانس ملی ایران بیشتر توضیح بدهید.

آژانس ملی ایران طرف قرارداد آژانس هاواس بود و تمام مطالب هنری، فرهنگی و اجتماعی مربوط به کشورهای شرق را که در هر کجای جهان اتفاق می‌افتاد، دریافت می‌کرد. مثلاً مستشرقان به محض آن که کتیبه‌ای مربوط به ایران را در هر گوشه دنیا می‌خواندند یا مطالبی تحقیقی مهم راجع به ایران می‌نوشتند، شاید من اولین کسی در ایران بودم که مطلع می‌شدم. من مشترک این آژانس بودم و این مطالب را دریافت می‌کردم و هر کدام را ضروری تشخیص می‌دادم، ترجمه می‌کردم و یا به مترجمان می‌دادم تا ترجمه کنند و اعلام کرده بودم که هر



در مراز مولانا، از راست: دکتر امین ریاحی رایزن فرهنگی ایران در ترکیه، بهنام وزیر مختار ایران در ترکیه، وحیدنیا و عبدالباقی گل پینارلی رئیس کتابخانه مولانا

شخص که برای مجله و کتاب خود نیاز به جدیدترین اطلاعات و تحقیقات دارد به ما مراجعه کند، تا ما این اطلاعات را در اختیارش بگذاریم. یکی برای آگاهی از آخرین پیشرفتهای فضایی مراجعه می‌کرد، دیگری راجع به اطلاعات و علوم پزشکی اطلاعات می‌خواست و... و ما اطلاعات مورد نیاز آنها را در اختیارشان می‌گذاشتیم. اخبار و اطلاعات علمی و کشفیات و تحقیقات باستان‌شناسی را هم در اختیار مشترکان خود می‌گذاشتیم.

این کار در دوره خودت در تهران به ثمر رسید؟ موفق بود یا خیر؟
 پشترانه مالی و امکانات می‌خواست که ما نداشتیم. من هم زیر بار قرض از بانکها نمی‌رفتم. بعضی‌ها را می‌دیدم که قرض می‌کردند و گیر می‌افتادند، می‌ترسیدم و به این علت کار را وسیع نکردم. کار ما در حدی شده بود که نیازهای خودمان و مؤسسات و افراد مشترک را برآورده می‌کرد.

از هزینه و درآمد آژانس ملی ایران بگویید.

حق اشتراک می‌دادیم و حق اشتراک می‌گرفتیم. تقریباً خودکفا بود. و چون قصد تجارت و سودجویی نداشتیم و صرفاً یک کار فرهنگی و مطبوعاتی را ادامه می‌دادیم لذا از وضع موجود ماداً و معنأ راضی بودیم.

درباره فعالیت‌های سازمان بین‌المللی کتاب که یکی از مؤسسات وابسته به مجله
وحید بود، لطفاً توضیح بیشتری بدهید؟

در مجله وحید ما کتابهایی را معرفی می‌کردیم در میان دانشجویان و محققان داخل و خارج و
علاقه‌مندان در بیرون دست آوردن این کتابها بر بند و از ما کتاب می‌خواستند. به نظرم رسید که
سازمانی عربت کنیم و این کتابها را در اختیارشان قرار دهیم. لذا سازمان بین‌المللی کتاب با این
هدف تأسیس شد و واردات و صادرات کتاب را انجام می‌داد. جزوه‌هایی به فارسی و انگلیسی
چاپ می‌کردیم که در آن فهرست کتابها را نوشته بودیم. این جزوه‌ها را برای دانشگاهها و افراد
علاقه مند بیشتر به خارج می‌فرستادیم و آنها لیست کتابهای مورد علاقه خود را برای ما
می‌فرستادند و ما هم کتابهای درخواستی آنان را تهیه می‌کردیم و در اختیارشان می‌گذاشتیم.
ضمناً بعضی مؤسسات متقابلاً کتابهای مورد نیاز ما را طبق لیست ایرانی را که غالباً دانشگاهها
بودند تأمین می‌کردند و یک مبادله کتاب با ما پای انجام می‌شد.

شما مشاغل اداری هم داشته‌اید و در یک دوره نیز همشهری‌های شما مسؤلیتی به
شما واگذار کرده‌اند. این کارهای غیر مطبوعاتی لطمه‌ای به فعالیت‌های مطبوعاتی
شما نزد؟ و از این که بخشی از عمرتان را در بهترین سالهای زندگی صرف کارهای
دیگر کرده‌اید، پشیمان نیستید؟

۲۳۴

چرا واقعاً بابت هدر رفتن اوقاتم در امور غیر فرهنگی و غیر مطبوعاتی زیاد راضی نیستم، اما من
هیچ وقت، حتی همان موقع کار مطبوعاتی را کار فرعی ام قرار ندادم. کار اصلی ام کار مطبوعات
بود و کارهای دیگر را فرعی می‌دانستم و هرگاه هم مسؤلیتی قبول کرده‌ام، با تمام وجود برای
کارهای فرهنگی صرف وقت کرده‌ام. حدود ۱۲ سال عضو شورای عالی کتابخانه مجلس بودم و
سعی داشتم در جلسات غیبت نکنم، در این دوران مجلس توفیق یافت تا هزاران کتاب خطی و
سند معتبر خریداری کند و کتابخانه خود را بصورت یکی از غنی‌ترین و معتبرترین کتابخانه‌ها در
آورد و من هم در این خدمت بزرگ سهمیم و مؤثر بودم. ضمناً دو طرح به مجلس داده‌ام که
تصویب هم شده است. یکی طرح حق مؤلف و دیگری طرح بیمه شخص ثالث و سائط نقلیه.

از جامعه مطبوعات نوین بگوئید.

بله، در سال ۱۳۴۵ این تشکل مطبوعاتی را درست کردیم و من رئیسش بودم.

لطفاً توضیح بیشتری بدهید؟



۲۴۵

گردانندگان نشریات غیر سیاسی عضو جامعه مطبوعات نوین بودند. و در جهت اعتلای مطبوعات و مبادله اخبار و مطالب فرهنگی و مطبوعاتی بحث و مذاکره می شد و پیشنهاد و نظرات مفید و سازنده به سازمانهای ذیربط و بخصوص به وزارتخانه های فرهنگ و آموزش و پرورش و اطلاعات و جهانگردی (ارشاد) داده می شد.

پروژه کاغذ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هسته اولیه این تشکیلات چه کسانی بودند؟

در مجمع عمومی اول که در ۱۸ تیر ماه ۱۳۴۵ تشکیل شد افراد زیر انتخاب شدند: من به عنوان رئیس جامعه، آقایان دکتر رحمتی و دکتر شریعت نواب رئیس، دکتر محمود عنایت سخنگو، خانم سپهر خادم و صمد نامور دبیر و مشیری فرد به سمت خزانه دار و آقایان وحیدزاده نسیم و مهندس بازرگانی به عنوان بازرس انتخاب شدند.

در دوران فعالیت های مطبوعاتی، هیچ وقت با سانسور درگیری پیدا کردید؟
 بله. علی اصغر حکمت سلسله مطالبی در مجله خاطرات وحید داشت با عنوان ۳۰ خاطره. شاید خاطره هفدهمش راجع به ۵۳ نفر بود و در آنجا ملاقات خودش با سرپاس مختاری رئیس



○ در جمع دانش پژوهان استان اصفهان

شهریانی وقت را شرح داده بود. بعد از چاپ مقاله پاسخی از سپهبد حسین آزموده در دفاع از مختاری برای ما فرستاده شد و ما مدتی آن را چاپ نکردیم. در همان دو سه ماه به توزیع جراید که مجله را می‌بودیم، اجازهٔ پخش نمی‌دادند، اما از طریق پُست برای مشترکین مجله می‌فرستادیم، البته مقالهٔ آزموده را با توضیحاتی بعدها چاپ کردیم و بالاخره بعد از سه ماه اجازهٔ توزیع دادند. البته در این مدت مقام امنیتی سازمان امنیت تلفن کرد و تهدیدهای مختلف نمود ولی با عنایت پروردگار مصون ماندیم.

اگر ممکن است خاطرهٔ دیگری از سانسور بفرمایید.

یک مورد دیگر که داشت گرفتاری درست می‌کرد برای مجلهٔ خواندنیها و من مطلبی بود راجع به کشته شدن تاری وردی فرمانفرمایان. ابوالفضل قاسمی در مجلهٔ ما یک سلسله مقالات داشت به نام خاندانهای حکومتهای ایران. و در مقاله‌ای نوشته بود «که چون تاری وردی خانم یونانی‌اش را در یونان کشته لذا در ایران به تیر غیب دچار شد و یک شکارچی تیر به او زده و کشته شده است». این مقاله را که آوردند من آن را اصلاح کردم چون احساس نمودم که این مطلب سندیت ندارد. قاسمی مدرک و سندی ارائه نداده بود. و من آن را حذف کردم و بعد از اصلاح مطلب، در مجله وحید چاپ شد. یک روزی خانم معرفت منشی نخست‌وزیر به دفتر مجله تلفن زد و گفت



○ اصفهان ۱۳۴۵ - از چپ: وحیدنیا، زاهدی، استاد عبدالحمین سینتا همکار همیشگی مجله

که «آقای نخست وزیر می خواهند با شما صحبت کنند». تلفن را وصل کرد و نخست وزیر گفت: «آقا شما توقع نداشتیم. در مجله تان این مطلبی که راجع به فرمانفرمائیان نوشته اید مستند نبوده است و خانم سودآور که تازی وردی داماد ایشان است خیلی ناراحت شده است و می گویند ما - در مراسم برگزاری چهلمین روز درگذشت دامادمان هستیم و آن وقت یک چنین تهمتی زده اند». من به نخست وزیر گفتم: چنین مطلبی در مجله ما چاپ نشده است. گفت: «خواندنیها نقل کرده است». گفتم به هر حال چنین مطلبی در مجله وحید چاپ نشده است. قبول کرد و فرودایش آقای معاون وزارت اطلاعات و جهانگردی تلفن کرد و گفت: «فرصت دارید یک ساعت بیایید خانه امیرانی؟» گفتم: اشکالی ندارد. رفتم منزل امیرانی یک سپهد با لباس شخصی هم بود که گویا روحانی نام داشت و ایشان را هم نخست وزیر فرستاده بود. او با تدین معاون وزارت اطلاعات و جهانگردی و امیرانی و من نشستیم و بحث شروع شد. یکی از حاضران به امیرانی گفت: «آقای امیرانی جریان این مقاله چه بوده؟ خواندنیها از کجا این مطلب را آورده، اگر نقل از وحید است که وحید این مطلب را ندارد»

امیرانی که از جریان آگاه شده بود کاغذ حروفچینی چاپخانه ما را آورده بود و نشان داد و آنها را گنج کرد. من توضیح دادم که ما با خواندنیها توافقی داریم و ایشان تلفن می کنند و بعضی مطالب حروفچینی شده ما را قبل از چاپ و یا در حین چاپ می گیرند و چاپ می کنند. این مطلب را گنج گیری و اصلاح نشده به دست خواندنیها رسیده و چاپ شده است ولی ما در مجله

وحید آن را اصلاح کرده‌ایم و آقای امیرانی از این اصلاح اطلاع نداشته، البته با این توضیح رفع مشکل از مجله وحید شد، اما من دانستم که با امیرانی چه کردیم؟ این سرباز باعث شد که امیرانی به من لطف بیشتری پیدا کند. و بعد ما بنیادی درست کردیم و سوطا به این را در آن بنیاد گذاشت. یک شورای عالی هم برای آن بنیاد درست کرده، در آنجا هم به صورت آن انتخاب نموده بود و آقای مهدی بامداد صاحب کتاب «تفصیح شرح حال و حال ایران» محمدحسین احماری که کارهای وکالتش را انجام می‌داد و همکارش با من بود، حقوق من بود خودش عضو شورای عالی بنیاد بودند. آقای ذبیح‌الله منصور هم در آنجا گوشه یادداشت می‌نوشتند و در واقع منصوری منشی شورا بود. من رفتم پیش امیرانی و به او گفتم: «پس من را دعوت کرده‌اید؟ گفت: «مجله شما تنها مجله‌ای است که در صفحه اول مجله نوشته شده که نقل مطالب این مجله برای هر کس در هر جا و به هر صورت آزاد است. اما بقیه این مجله نیستند. ما یک مطلب که از آنها نقل می‌کنیم به ما فحش می‌دهند و می‌گویند ما زحمت این مجله را شما نقل می‌کنید و بهره آن را می‌برید.»

۲۳۸

شما سالیها با یک امتیاز، دو مجله منتشر کردید، در این زمینه مشکلی پیدا نکردید؟ چرا، پس از اینکه مجله خاطرات که در واقع همان مجله وحید بود متناهی یک کلمه خاطرات اضافه داشت و همه مطالبش خاطرات متنوع بود منتشر شد فشار می‌آوردند و می‌گفتند که: «شما یک امتیاز دارید چرا دو مجله منتشر می‌کنید؟» البته یکی، دو تا از روزنامه نویس‌های طراز اول مملکت نیز فشار می‌آوردند که لازم نیست اسمشان گفته شود، چون فوت کرده‌اند. سازمان امنیت نیز از مقالات سیاسی خوشش نمی‌آمد و همانطور که گفتم خاطرات را سه ماه در توزیع توقیف کردند و در نهایت وادار کردند که آن را تعطیل کنیم.

شما چه پاسخی می‌دادید؟

من می‌گفتم: دو تا مجله نیست، یک مجله است. اصل مجله وحید است. یک ویژه‌نامه خاطرات هم دارد که در نیمه هر ماه منتشر می‌شود و به طور کلی تا سال ۱۳۶۰ ادامه دادم و بعد فعالیتهايم را در این زمینه تقریباً متوقف کردم. و به کار نوشتن و نشر کتاب پرداختم البته بر اثر فشارها که غالباً از روی نظر تنگی بود بعد از چهار سال مطالب مجله خاطرات را به مجله وحید منتقل کردیم.

خسته نباشید. مجدداً از این که وقتتان را برای انجام این گفت و گو در اختیار ما گذاشتید، تشکر می‌کنیم.